

Pierre Bayard's Idea of "Applied Literature" and Shoshana Felman's Notion of "Implication": A Lacanian Perspective

Natasha Moharramzadeh^{1*}
Masoud Olia²

Received: 21/01/2020

Accepted: 25/04/2021

Abstract

Employing a descriptive-analytical method, this article, first of all, deals with some of the criticisms on the methodology of "applied psychoanalysis". Then, discussing Pierre Bayard's idea of "applied literature" and, at the same time, referring to the 17th seminar of Jacques Lacan, *The Other Side of Psychoanalysis*, the paper points out that the terms "applied psychoanalysis" and "applied literature" seem to presuppose an external relationship between literature and psychoanalysis. On the contrary, Felman's notion of "implication" is based on a simultaneously internal and external relationship between the two domains. In this way, the article highlights the weaknesses of Bayard's idea and the stronger foundation of Felman's arguments. Finally, in the context deliberately created for the conflict between these positions and points of view, the paper returns to some other aspects of Lacanian ideas such as the description of the term *extimité* and his subtle use of the English word "without", asking whether it can be said that psychoanalysis is not "without" literature.

Keywords: Applied Psychoanalysis, Applied Literature, Theory of Implication, Jacques Lacan

* 1. PhD candidate in Art Research, Tehran University of Art, Tehran, Iran.

E-mail: natasha.moharramzadeh@yahoo.com

2. Assistant Professor of Art Research, Tehran University of Art, Tehran, Iran.

Extended Abstract

1. Introduction

The present paper aims to identify a special form of relationship between psychoanalysis and literature. It adopts the ideas of Pierre Bayard and Jacques Lacan to examine some of the weakness of applied psychoanalysis. Bayard believes that the literary critic should primarily focus on literature, while the prevalence of different theories, including psychoanalysis, has turned literature into a field for psychoanalysts' desired harvest. Felman's idea of implication suggests that Bayard's applied literature ultimately leads to turning attention from psychoanalysis to literature. In the present paper, we will highlight the weaknesses of Bayard's ideas and the main principles of Felman's view.

2. Theoretical Framework

The ideas of Bayard and Lacan about literature and psychoanalysis have been examined and compared here. Felman's notion of implication also helped us gain a better understanding of Bayard's idea of applied literature.

3. Methodology

The present study adopts the descriptive-analytical method. It applies the ideas of Lacan and Shoshana Felman's idea of implication to examine the relationship between literature and psychoanalysis.

4. Discussion and Analysis

The conjunction 'and', in discussions on 'literature and psychoanalysis', indicates a kind of subjugation rather than relationship. Literature seems to be subjugated to psychoanalysis in writings about the relationship between literature and psychoanalysis. After examining the Lacanian roots of Felman's discussion, we clarified why his idea of implication is based on stronger foundations compared to Bayard's idea of applied literature.

5. Conclusion

The relationship between literature and psychoanalysis cannot be reduced to a relationship between two separate fields. Psychoanalysts

have explicitly or implicitly named their writings literary texts. It is worth noting that Sigmund Freud received Goethe Prize, rather than a scientific prize, for his contribution to the literary culture and Lacan considered his *Écrits* a literary text. Based on Felman's idea of implication we tried to show that a change in our attitude toward both fields of literature and psychoanalysis is needed.

Bibliography

- Bayard, P. 1999. "Is It Possible to Apply Literature to Psychoanalysis?". *American Imago* 56/3: 207-219.
- Felman, Sh. 1985. *Literature and Psychoanalysis: The Question of Reading: Otherwise*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Felman, Sh. 2003. *Writing and Madness: Literature, Philosophy, Psychoanalysis*. M. Noel Evans et al. (trans.). Stanford: Stanford University Press.
- Lacan, J. 1966. *Écrits*. Paris: Seuil.
- Lacan, J. 1991. *L'Envers de la Psychanalyse*. Paris: Seuil.
- Lacan, J. 1992. *The Ethics of Psychoanalysis*. J. A. Miller (ed.). D. Porter (trans.). New York/London: W. W. Norton and Company.
- Lacan, J. 2007. *The Other Side of Psychoanalysis*. J. A. Miller (ed.). R. Grigg (trans.). New York/London: W. W. Norton and Company.
- Movalleli, M. 1391 [2002]. *Mabani-ye Ravankavi-e Freud-Lacan*. Tehran: Nay.
- Rabaté, J. M. 2012. "Psychoanalysis Applicable or Inapplicable: The Case of Literature." *The Literary Lacan: From Literature to Literature and Beyond*. Santanu Biswas (ed). Salt Lake City: Seagull Books.
- Rabaté, J. M. 2014. *The Cambridge Introduction to Literature and Psychoanalysis*. Cambridge: Cambridge University Press.

بررسی پیشنهاد «ادبیات کاربردی» پی‌یر بیار و ایده «استلزام» شوشانا فلمن از منظر ژک لکان

ناتاشا محرم زاده^{۱*}

مسعود علیا^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۰۱

چکیده

در این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی نخست به طرح برخی انتقادهای مطرح‌شده حول روش «روانکاوی کاربردی» پرداخته‌ایم. آنگاه به بهانه طرح پیشنهاد «ادبیات کاربردی» پی‌یر بیار و با ارجاع به سمینار هفدهم ژک لکان، آن روی دیگر روانکاوی، به اشکالات و معضلات پیشنهاد بیار اشاره کرده‌ایم و در خلال بحث مروری داشته‌ایم بر ابعاد ایده «استلزام» نزد شوشانا فلمن که بر فرض رابطه‌ای همزمان درونی و بیرونی بین ادبیات و روانکاوی استوار بوده‌است، و ضمن رجوع به ریشه‌های لکانی بحث فلمن روشن کرده‌ایم که چرا معتقدیم ایده «استلزام» فلمن، پایگاهی به‌مراتب مستحکم‌تر از پیشنهاد «ادبیات کاربردی» بیار دارد. سرانجام در بستری که تعمداً برای تضارب آرا ایجاد شد بار دیگر با بازگشت به برخی جوانب نظریه لکانی، از جمله شرح اصطلاح extimité و نحوه استفاده ظریف لکان از کلمه انگلیسی without، این پرسش را مطرح کرده‌ایم که آیا می‌توان گفت روانکاوی بدون ادبیات نیست؟

واژگان کلیدی: روانکاوی کاربردی، ادبیات کاربردی، نظریه استلزام، ژک لکان.

۱. دانشجوی دکتری پژوهش هنر، دانشگاه هنر تهران، دانشکده علوم نظری و مطالعات عالی هنر، استان تهران، شهر تهران، ایران. (نویسنده مسؤول)
۲. استادیار دانشگاه هنر تهران، دانشکده علوم نظری و مطالعات عالی هنر، استان تهران، شهر تهران، ایران.
* Natasha.moharramazadeh@yahoo.com

۱- مقدمه

در پاییز سال ۱۹۹۹، در مجله/ایماگو^۱، مقاله‌ای به قلم روانکاو و منتقد ادبی فرانسوی، پی‌یر بیار^(۱)، منتشر شد که عنوانی بسیار فریبنده داشت: «آیا می‌توان ادبیات را بر روانکاوی به کار بست؟». بیار در این مقاله متون بسیاری از مشهورترین روانکاوانی را که به نقد ادبی مبادرت کرده بودند، به نقد کشید؛ از جمله مساعی زیگموند فروید، ماری بناپارت^۲، شارل مورون^۳ و البته ژک لکان^۴؛ به‌خصوص قرائت لکان از نمایشنامه هملت شکسپیر و داستان نامه ربوده‌شده^۵ اثر ادگار آلن پو^۶ (Bayard, 1999: 209). لبّ مطلب او تقریباً این بود که اولویت منتقد ادبی، چندان که از نامش پیداست، صدا البته می‌بایست ادبیات باشد حال آنکه ظاهراً این مهم با استیلاي روزافزون نظریه‌های مختلف، از جمله روانکاوی، به محاق فراموشی رفته و ادبیات صرفاً به زمینی حاصلخیز جهت کاشت و برداشت نتایج مطلوب روانکاو بدل شده‌است. چندان که گویی روانکاو نخست با اخذ اطلاعات از متون ادبی صاحب‌نظر می‌شود و سپس معلوماتی را که از ادبیات اخذ کرده است، جهت اثبات صحت نظریه خود، از نو بر متن ادبی اعمال کرده، محصول دلخواه خود را برداشت می‌کند. بسیار خوب، اگر زمین ادبیات واقعاً چنین حاصلخیز است چرا اصطلاح «ادبیات کاربردی»^۷ را جایگزین «روانکاوی کاربردی»^۸ نکنیم؟

بیار در سال ۲۰۰۴ تلاش کرد با انتشار کتابی که عنوانی مشابه مقاله پنج سال قبلش داشت، به عوامل دخیل در شکست پیشنهاد خویش بپردازد. تا جایی که اطلاع داریم ژان - میشل رِبته^۹ که یکی از منتقدان ادبی متأثر از لکان است، در مقاله «کاربردپذیر یا کاربردناپذیر» (2012) و بعد در آغاز کتاب *ادبیات و روانکاوی* (2014)، به نظریه بیار واکنش مکتوب نشان داد. هرچند رِبته به درستی اذعان می‌کند که مخالفت بیار با اصطلاح «روانکاوی کاربردی» چندان هم ناب و تازه نبوده‌است «چون چنین معکوس کردن قبلاً هم از جانب دریدا^{۱۰}،

1. Imago
2. Princess Marie Bonaparte
3. Charles Mauron
4. Jacques Lacan
5. "The Purloined Letter" (1844)
6. Edgar Allan Poe
7. Applied Literature
8. Applied Psychoanalysis
9. Jean-Michel Rabaté
10. Jacques Derrida

دومن^۱، سیکسو^۲، کریستوا^۳ و ریل^۴ پیش‌بینی شده بود» (Rabaté, 2014: 3). مع‌الوصف در فهرست نام‌های مورد اشاره رتبه نام شوشانا فلمن^۵ و پیشنهاد قابل تأمل او از قلم افتاده‌است. حال آنکه فلمن نه تنها به سال ۱۹۷۷ در مقدمه کتاب *ادبیات و روانکاوی: مسئله قرائتی دیگرگون* احتمال چنین معکوس‌کردنی را پیش‌بینی کرده بود، بلکه در بررسی جوانب بحث ورزیده‌تر نیز عمل کرده بود. وانگهی دلایلی که رتبه برای مخالفت با بیار ایراد می‌کند و حتی دلایلی که بیار برای مخالفت با اصطلاح «روانکاوی کاربردی» ارائه می‌دهد کم‌وبیش همان است که فلمن همچون مقدمه‌ای برای طرح ایده «استلزام»^۶ خود مکتوب کرده بود. به‌علاوه اندک تناقضی نیز در پاسخ رتبه دیده می‌شود؛ او در جایی می‌گوید: «میل دارم مخالفتم را با مفاد بحث بیار اعلام کنم حتی اگر هر دو موافق باشیم که در شرایط ایده‌آل این ادبیات است که باید بر روانکاوی اعمال شود و نه برعکس، مع‌الوصف هر دو می‌دانیم که این کار اگر غیرممکن نباشد دست‌کم موکول است به آینده‌ای نامعلوم» (Rabaté, 2012: 56). به‌عبارت‌دیگر رتبه ضمن ابراز مخالفت با پیشنهاد بیار، در عین حال آن را همچون امر ایده‌آلی توصیف می‌کند که گویا فقط عجالتاً شرایط امکان تحقق آن فراهم نیست. لحن رتبه به‌وضوح دوپهلوست و مقاله او مشحون است از نقل قول‌هایی از فروید و لکان حاکی از اینکه این دو همواره بر فضل تقدّم ادبیات پای فشرده و از اظهار هیچ‌گونه فروتنی نسبت بدان فروگذار نکرده‌اند. لیکن بر یک روانکاو پوشیده نیست که اظهار فروتنی مبالغه‌آمیز غالباً فقط پوششی برای ابراز نکردن نخوتی پنهان است و جز این چندان چیز دیگری به دانسته‌های یک منتقد ادبی اضافه نمی‌کند. شاید به همین دلیل لکان در تاریخ هجدهم مه ۱۹۶۰ در سخنرانی «عملکرد زیبایی»^۷ از احتیاط بیش‌ازحد فروید هنگام ورود به مباحث زیباشناختی گلایه کرده و گفته بود: «انگار از نظر فروید روانکاو چون حرفی برای گفتن در این زمینه ندارد نباید به خودش اجازه ورود بدهد. ظاهراً ما در جایی که به سنجش ارزش اثر هنری مربوط شود خود را حتی از بچه‌مدرسه‌ای‌ها هم کمتر می‌دانیم» (1992a: 279; 1992b: 238).

1. Paul de Man
2. Hélène Cixous
3. Julia Kristeva
4. Nicholas Royle
5. Shoshana Felman
6. implication
7. "La Fonction du Beau" / "The Function of Beauty"

پس از ذکر این مقدمه خواهیم دید که هدف اصلی مقاله حاضر آن است که با طرح بخشی از اشکالات مطرح شده از جانب بیار بپردازیم که اتفاقاً خود لکان در مورد روش موسوم به «روانکاوی کاربردی» زمینه‌ای برای تضارب آراء ایجاد کرده و در خلال بحث به آنچه فکر می‌کنیم بیار و حتی رتبه از آن غفلت کرده‌اند. این غفلت مربوط می‌شود به ایده «استلزام» نزد فلمن و تبیین ریشه‌های لکانی این ایده، تا دریا بیم آنچه رتبه ضمن مخالفت با نظر بیار همچنان همچون وضعیتی ایده‌آل توصیف می‌کند، در واقع چیزی نیست جز معکوس کردن کفه گفتار ارباب-بنده از جانب روانکاوی به سمت ادبیات و حاصلی ندارد جز غلتیدن به روی انبوه معضلات همان سکه قبلاً ضرب شده یعنی «روانکاوی کاربردی». یادآوری می‌کنیم که ما جز تأکید بر نظریه فلمن پیشنهاد چندان تازه‌ای نداریم مگر طرح یک پرسش که آیا نحوه برخورد روانکاو با آثار ادبی، تاکنون بیش از آنکه از سر فروتنی یا نخوت بوده باشد، تلاشی جهت ابراز نوعی آرزومندی دیرینه نبوده‌است؟ سودای پذیرفته‌شدن آثار مکتوب روانکاوی نه تنها در عرصه نقد ادبی که اساساً به مثابه خود ادبیات؟

۱-۲- پیشینه تحقیق

بررسی انتقادی و مقایسه‌ای آرای بیار، رتبه و فلمن تاکنون در پژوهش‌های علمی مشاهده نشده‌است. باین حال برخی پژوهش‌ها به صورت مصداقی به اشکال دیگر رابطه روانکاوی و ادبیات پرداخته‌اند؛ از آن جمله دلشاد، حسینی و فیض (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «خوانش و تحلیل لکانی حکایت حی‌بن یقضان از ابن طفیل» بحث دیگری بزرگ، ضدیت با امر زنانه، همانندی با محیط و مواردی از این دست را مورد تأمل قرار داده‌اند. همچنین عادل و گنجه‌ای (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «ابژه غائب و نگاه مخاطب» بحث ابژه مورد تمنا را در فیلم‌های دینی که در آن چهره مقدس غائب است، براساس اصطلاح ابژه @ لکانی تحلیل کرده‌اند. محمد صنعتی (۱۳۸۶) نیز در جستاری با عنوان «تولد، تحول و گستره نقد روانکاوانه» تلاش می‌کند چنین نقدی را به مثابه نیروی جدیدی قرائت کند که رابطه ارباب-بندگی میان فلسفه و ادبیات را واژگون می‌سازد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۲- بحث نظری

۲-۱- روانکاوی کاربردی

در فرهنگ اصطلاحات بین‌المللی روانکاوی آمده‌است: «اصطلاح روانکاوی کاربردی غالباً برای ارجاع به عرصه‌هایی غیر از روان‌درمانی استفاده می‌شود؛ خاصه ادبیات، هنر و فرهنگ. احتمالاً از همین‌روست که این اصطلاح طیف وسیعی از معانی مقبول را در بر می‌گیرد که یا خیلی گسترده هستند مثل پدیده‌های اجتماعی یا خیلی ظریف و محدود، همچون کار فردی هنرمند» (mijolla, 2005: 107). در همان‌جا آمده‌است که ژان لاپلانیش^(۳) به‌جای اصطلاح روانکاوی کاربردی از اصطلاح Extramural استفاده می‌کند که معنای مصطلح آن برنامه‌های فوق برنامه مدارس است یا مسائل برون‌شهری. بنابراین ظاهراً تا اینجا هر دو اصطلاح تلویحاً می‌رساند که روانکاوی به‌عنوان یک کار درمانی آنگاه که به ادبیات می‌پردازد، آن را به لحاظ مکانی فوق‌برنامه یا امری بیرونی و خارجی نسبت به روانکاوی در نظر می‌گیرد.

در سال ۱۹۳۴ ماری بناپارت کتابی تحت عنوان زندگی و آثار ادگار آلن پو^۱ منتشر کرد که مزین به مقدمه‌ای به قلم شخص فروید بود. فروید نوشته بود: «در این کتاب دوست و شاگردم ماری بناپارت نور روانکاوی را بر زندگی و آثار نویسنده‌ای بزرگ تابانده است حال ما ضمن قدرشناسی از مساعی او برای تفسیر این آثار پی می‌بریم که چه تعداد از کاراکترهای آثار آلن پو تحت تأثیر شخصیت خود او خلق شده‌اند» (Bonaparte, 1949: Xi). همین اشاره مختصر هم گویاست که بناپارت مطابق با یکی دیگر از قوانین نانوشته روش روانکاوی کاربردی، بر تحلیل شخص نویسنده تأکید داشت؛ کاری که ژک لکان در قرائت خود از داستان نامه ریوده‌شده به سال ۱۹۵۵ قاطعانه از آن پرهیز کرد.

اما لکان سه سال بعد یادداشت «جوانی ژید یا نامه و آرزومندی»^۲ را برای مجله کریتیک^۳ می‌نویسد و مشخصاً به دو کتاب درمورد زندگینامه ژید اشاره می‌کند؛ نخست کتاب جوانی آندره ژید^۴ اثر ژان دیلی^۵ و بعدی کتاب مادکن و آندره ژید^۶ اثر ژان اشلومبرگر^۷. او در این یادداشت طبیعتاً به زندگی ژید می‌پردازد چراکه موضوع مطالعه اساساً زندگینامه

1. The Life and Works of Edgar Allan Poe

2. Jeunesse de Gide, ou la lettre et le désir/The Youth of Gide, or the Letter and Desire

3. critique

4. La jeunesse d'André Gide (1956-1957)

5. Jean Delay (1907-1987)

6. Madeleine et André Gide (1956)

7. Jean Schlumberger (1877-1968)

در مقام متن ادبی است. اما درعین حال حمله تندی نیز نثار اصطلاح روانکاوی کاربردی دارد و می‌گوید: «روانکاوی مسلماً تنها در یک مورد به کار می‌رود؛ آن هم به‌مثابه درمان و لذا بر سوژه‌ای که قادر به شنیدن و سخن گفتن است» (630 / 2006: 748). این مخالفتی صریح است با الفاظی نظیر به‌کار بستن، اطلاق یا اعمال کردن نظریه بر متن. اما وقتی لکان در سال ۱۹۶۰ سمینار/خلاق روانکاوی را ارائه و کل اصطلاح تصعید^۱ فرویدی را زیروزبر می‌کند، در خلال آن تعریفی جدید از مفهوم اثر هنری و تجربه امر زیبا ارائه می‌دهد و بدون ابراز هیچ‌گونه فروتنی می‌گوید: «باور ندارم صورت‌بندی من، به‌رغم کلیتش برای علاقه‌مندان به شرح مسائل هنر صورت‌بندی بیپوده‌ای باشد حتی معتقدم به طرق متعدد و چشمگیری ملزومات شرح آن را نیز در اختیار دارم» (130 / 1992b: 155). البته روشن است که در اینجا لکان بر «علاقه‌مندان به شرح مسائل هنر» تأکید دارد و نه خود هنرمندان.

پنج سال بعد در دسامبر سال ۱۹۶۵ سخنرانی «تجلیل از شیدایی لول. و. اشتاین مارگریت دوراس»^۲ ارائه می‌شود. وی که قبلاً در سمینار هفتم به‌صراحت تکنیک آنامورفوسیس^۳ در نقاشی را واکنشی انتقادی به سرمشق دکارتی دوران دانسته بود و با اشاره به تأملات لوسین فِبور^۴ در باب داستان‌هایی هپتامرون^۵ اثر مارگریت دو ناور^۶ تلویحاً از ایده او در مورد دقیقه ظهور ژانر جدید رمان در دورانی که ایمان مذهبی دیگر قادر به استتار فقدان آدمی نبود و سوژه شناسای تفکر فلسفی جدید نیز وقتی به حیث آرزومند آدمی نگذاشته و چشم بر مدخلیت آن در سوژه نفسانی بسته بود، دفاع کرده و اعلام کرده بود از قضا در واکنش به همین الحاد فلسفی و علمی بود که رفته‌رفته مجال و فرصتی فراهم شد تا هنر، ادبیات و روانکاوی به این حیث وانهاده آدمی بپردازند، حال در خلال تجلیلش از رمان دوراس نیز به‌وضوح از ادبیات و روانکاوی، به‌عنوان دو مسیر مختلف برای صحه‌گذاشتن بر حقیقتی واحد یاد می‌کند و ظاهراً میل دارد به شنوندگانش تفهیم کند اگر در این جلسه مصادیق بارزی دال بر قرابت متن ادبی با نظریات خود او می‌بینند این نکته هیچ مزیتی برای روانکاوی نیست: این همه آوازی نیست که برای دلخوشی شما سر داده باشم [...] بلکه روشی

1. sublimation

2. "Hommage fait à Marguerite Duras du ravissement de Lol V. Stein "

3. anamorphosis

4. Lucien Fêbvre

5. Heptaméron (1558)

6. Marguerite de Navarre 1492–1549

است جدی برای اثبات آنکه سوژه اصطلاحی علمی و کاملاً قابل محاسبه است [...] لذا لازم است موضع را مشخص کرده، به سیاهی لشکر روانکاوانی که به نام علامه دهر می‌خواهند خرمهره به بازار گوهریان ببرند [...] جوابی دندان‌شکن بدهیم. منظورم کسانی است که فن نگارش فلان نویسنده را به حساب نوروز او و مکانیسم ضمیر ناآگاهش می‌گذارند؛ بلاهت! [...] ولی مزیت روانکاو این است که همواره این سخن فروید را در یاد داشته باشد که هنرمند همیشه بر روانکاو مقدم است و جایز نیست که اثر هنری را به مورد و موضوعی برای روانشناسی تقلیل دهیم [...] مارگریت دوراس بدون اینکه با تعالیم من آشنا باشد، بدان آگاه است (نقل به مضمون از Lacan, 1987: 123, 124).

با همه این تفصیلات پُر واضح است که یک منتقد می‌تواند بین نصّ صریح شخص و سیاق عملی او، قائل به اختلاف باشد مهم‌ترین انتقاد از لکان در سال ۱۹۷۵ صورت می‌گیرد؛ در این سال ژک دریدا مقاله «آنوقه‌رسان حقیقت»^۱ را منتشر کرده و از همان سطور آغازین به نقد ادبی از منظر روانکاوی به‌طور اعم و نقد لکان از نامه رپوده شده به‌طور اخص حمله می‌کند: «از بدو امر ما با همان روانکاوِ کاربردی کلاسیک روبه‌رو هستیم [...] لکان از داستان به‌عنوان شاهد مثال یاد می‌کند. نمونه‌ای که به‌منظور تنویر و تبیین فرایندی تعلیمی، قانون و یا حقیقتی که مقصود از ارائه سمینار است به‌کار برده می‌شود. متن ادبی در حد یک «تبیین‌کننده» تقلیل پیدا کرده و [...] در خدمت حقیقت است آن‌هم حقیقتی که آموزش داده می‌شود!» (Derrida, 1988: 177). مقاله مفصل دریدا تا امروز پاسخ‌های بسیاری دشت کرده‌است (Vide. Muller and Richardson, 1988; Žižek, 2007). که چون مکرر بدان پرداخته شده، ما از زاویه‌ای دیگر به موضوع نزدیک می‌شویم.

۲-۲- مقدمات بحث پی‌یر بیار

بیار با توجه به اظهارات فروید در مورد معنای پنهان و معنای آشکار رؤیا عنوان نقد هرمنوتیکی را روی انواع قرائت‌های موسوم به روانکاوِ کاربردی گذاشته و می‌گوید: «بنیان نقد هرمنوتیکی بر یک برداشت خاص از معنا استوار است. براساس این رویکرد انتقادی در هر متن یا اثر هنری معنای ناآگاه یا نهفته‌ای وجود دارد؛ خواه به زندگی نویسنده مربوط باشد و خواه نباشد. توگویی این معنا در متن حاضر بوده، حک شده و فقط به انتظار کنش خواندن

1. le Facteur de la Vérité /the Purveyor of Truth

نشسته‌است به این امید که دوباره کشف گردد» (Bayard, 1999: 209). این نظریه انتقادی کاملاً در تأیید انتقادهای لکان است. وقتی لکان از مقاوت بین اسم دلالت^(۴) و مدلول^(۱) سخن می‌گوید در واقع پیشاپیش از مقاوت چیز^(۲) در برابر معنادار شدن یا گشوده‌شدن سخن می‌گوید؛ مداخله امر واقع^(۳) در دو حلقه خیالی^(۵) و سمبلیک^(۶) حاکی از این است که پسمانده‌ای از جهان سمبلیک برای ابد به قلمروی ضدمعنا تبعید شده و باری، از دست رفته‌است. همین امور بی‌معناست که به لطیفه‌ها آن خصایص «غریبی» را می‌بخشد که بر همه‌کس «آشنا»ست: «شگرف اینکه بی‌معنا حامل بار است. باعث می‌شود شکمتان را [از خنده] بگیری و کشف فروید این بود که نشان داد بی‌معنا بودن در بذله‌گویی (mot d'sprit) عنصری اساسی است. کلام بی‌سروته [...] حقیقت پرواز می‌کند و ناپدید می‌شود» (1991: 64 / 2007: 57). از قضا قرار نیست این حقیقت ظاهراً پرواز کرده را در قلمروی دیگر بیابید. بلکه هرچه هست همین‌جا در ساحت سمبلیک است و هیچ فرازبانی وجود ندارد؛ حقیقت همواره نیم-گفته^(۷) است. در واقع بیار وقتی تأکید دارد که اشکال رویکرد روانکاوی کاربردی جعل حقیقت است کاری جز تأیید نظر لکان نمی‌کند. بیار با اشاره به عمل نقل‌قول کردن در نقد هرمنوتیکی می‌گوید فرض وجود چنین حقیقتی و بعد فرض ارائه چنین حقیقتی ممکن نیست مگر به بهای حذف آن قطعاتی از متن که احتمالاً متناسب با زاویه دید انتخابی خواننده نبوده‌است؛ لذا چنین قرائتی نسبت به مسائل معرفت‌شناختی و این واقعیت که قطعیت‌هایی که بدان‌ها دست‌یافته مبتنی بر مستندات جعلی است، بی‌اعتناست (Bayard, 1999: 210). از قضا لکان نیز به بهانه به‌سخره گرفتن همین نحوه استفاده از نقل‌قول در مقالات احتمالاً تعمداً از نام پل ریکور^(۸) استفاده می‌کند تا به تفاوت گفتار^(۸) روانکاو و نقد هرمنوتیکی نیز اشاره کرده باشد: «فرض کنید کسی جمله‌ای را نقل می‌کند و ارجاع می‌دهد - به نویسنده‌ای مثلاً آقای ریکور - فرض کنید که کسی همان جمله را می‌گوید و نام مرا زیرش می‌گذارد این دو قطعاً با هم فرق دارند» (1991: 38 / 2007: 37). وانگهی به‌زعم لکان آتکا به یک معنای یکه در واقع غلتیدن به

1. signifié/ signified

2. la chose /the thing

3. le réel /The real

4. l'imaginaire/ The imaginary

5. le symbolique / The Symbolic

6. Mi-dire

7. Paul Ricoeur (1913-2005).

8. le discours

سراب یک آگوی منسجم و استناد به سخنی تهی^۱ است. این خود مقصود بیار را برآورده می‌کند آنجا که می‌گوید تفسیر نباید یک‌ه‌باشد. او از اصطلاح دریدایی امر تصمیم‌ناپذیر^۲ به‌عنوان نکته‌ای مثبت یاد می‌کند و در نهایت با ارجاع به نقدهای ادبی خود – متون مقدسش آیا؟ – نتیجه می‌گیرد که هیچ متنی یک معنای واحد را منتقل نمی‌کند. این یعنی کار نقد فقط یک تفسیر بر نمی‌تابد. لکان نیز در سمینار هفدهم با اشاره به معمای ابوالهول – البته در اینجا از کلمه خیمرا^۳ استفاده می‌کند – می‌گوید: «فکر می‌کنم می‌توانید ببینید که عملکرد معما چیست؟ همواره نیم-گفته است. درست همان‌طوری که نیم‌تنه خیمرا به نظر می‌رسد [...]» (1991: 39 / 2007: 36). فی‌الواقع روانکاوی لکانی معما و حقیقت را معادل هم قرار می‌دهد نه آنچه که فی‌المثل از جانب ادیب یا نقد هرمنوتیکی به‌عنوان پاسخی برای معمای ابوالهول ارائه می‌شود و بدین ترتیب تفسیر خود بدل به معما می‌شود و آغوش خود را به روی تفاسیر بعدی می‌گشاید.

بیار در مقدمات بحثش بر مسأله انتقال قلبی^(۵) نیز تمرکز کرده و می‌نویسد: «درمان فضای گفتگویی را باز می‌کند که کلمات با هم برخورد کنند چنین فضایی در نقد وجود ندارد اساس روانکاوی انتقال قلبی مراجع است و دشوار است متن را در موقعیتی مشابه تصور کنیم» (Bayard, 1999: 212). و این در حالی است که کمی دیرتر می‌گوید باید در تفسیر نشان دهیم که: «متن چطور در مقابل تفسیر مقاومت می‌کند. چطور تحریک می‌کند یا دعوت می‌کند که تفاسیر متعددی داشته باشیم» (ibid: 214). اشکال این اظهار نظر او آن است که مشکل می‌شود آن را فهمید. بدیهی است که انتقال قلبی با حضور فیزیکی مراجع در اتاق روانکاوی ارتباطی تنگاتنگ دارد. اما از دیگر سو هم مشکل بتوان تجربه زیباشناختی مخاطب را با اصطلاحی غیر از انتقال قلبی توضیح داد. دست‌کم لکان در خلال تجلیل از رمان دوراس از دلربایی اثر هنری و دلباختگی مخاطب نسبت به ابژه نامرئی این رمان چنین سخن می‌گوید: «من خود نیز سومین نفرم که می‌گویم ربوده شده‌ام. اما در مورد شخص من این دلباختگی تعمدی است و سوپژکتیو» (Lacan, 1987: 123). لیکن حتی با فرض پذیرش سخن بیار این سؤال مطرح می‌شود که چرا وی به‌راحتی از افعالی نظیر مقاومت کردن، تحریک کردن و دعوت کردن استفاده می‌کند که شاخصه‌های روند انتقال قلبی هستند؟ می‌بینیم که بیار

1. parole vide / empty speech
2. Indécidable / undecidable
3. chimera

تلویحاً اشکال قلبی خود را نقض کرده‌است لیکن انصاف را که طرح این معضل خیلی هم بیراه نبوده و قبل از او فلمن به طریقی شایسته‌تر به آن پرداخته بود: «نکته قابل بحث اینکه کسانی که به تحلیل ادبیات به شکل حرفه‌ای مبادرت می‌ورزند یا تمایل ندارند یا قادر نیستند بین نقش روانکاو و نقش بیمار قائل به انتخاب شوند [...]»^۱ - کار نقد ادبی مشابه کار روانکاو است؛^۲ وضعیت آنچه که تحلیل می‌شود - متن - به‌هرروی نه مشابه وضعیت بیمار بلکه بیشتر مشابه وضع ارباب است. می‌گوییم که نویسنده ارباب است و متن برای ما حجیت دارد. حجیت و مرجعیتی درواقع مشابه آنچه ژک لکان آن را هنگام تعریف نقش روانکاو در جلسه روانکاوی با اصطلاح انتقال قلبی تعریف می‌کند. ما متن را در جایگاهی قرار می‌دهیم که بیمار روانکاو را؛ یعنی به‌مثابه سوژه‌ای که فرض می‌شود، می‌داند؛^۱ درست در جایگاهی که انگار معنا و معرفت به معنا حضور دارد. منتقد ادبی با رعایت شأن متن، به‌هنگام تفسیر، همزمان در هیئت روانکاو و در روند انتقال در جایگاه بیمار قرار می‌گیرد» (7: Felman, 1985). لازم به ذکر نیست که مقصود فلمن در اینجا تأیید جایگاه ارباب‌منشانه متن یا بالعکس روانکاو نیست بلکه شرح پیچیدگی‌های مسئله انتقال قلبی است.

۳- آیا می‌توان ادبیات را بر روانکاوی به کار بست (اعمال کرد)؟

در این بخش قاعده را معکوس می‌کنیم. یعنی نخست در مورد گفتار روانکاوی از منظر لکان بحث می‌کنیم و بعد وارد اشکال پیشنهاد بیار می‌شویم. لکان یک سال پس از تاریخ خطیر ۱۹۶۸ در سمینار هفدهم که قبلاً هم بدان اشاره شد موسوم به *آن روی دیگر روانکاوی*^۲ برای نخستین بار به چهار گفتار بنیادین اشاره کرده و می‌گوید: «آن روی دیگر روانکاوی دقیقاً همان چیزی است که امسال تحت عنوان گفتار ارباب مطرح می‌کنم» (99: 2007 / 112: 1991). او در این سمینار با بذل توجه به این امر که ساحت سمبلیک در تعامل با امر واقع دچار نقصان و کمبودی اساسی است چهار فرمول از روابط انسان‌ها با یکدیگر به دست داد؛ به قول خودش فقط «چهار ساختمان و نه بیشتر» (14: 2007 / 13: 1991) تا نشان دهد که چگونه انسان‌ها با ایجاد انواع روابط اجتماعی تعامل خود را با امر واقع سامان می‌بخشند. هریک از این چهار گفتار

1. Sujet supposé savoir

2. L'Envers de la Psychanalyse /The Other Side of Psychoanalysis

که مبتنی بر امری ممتنع هستند عبارتند از: گفتار ارباب^۱، گفتار دانشمند (فرد دانشگاهی)^۲، گفتار فرد هیستریک^۳ و بالأخره گفتار روانکاو^۴. لکان به تبعیت از فروید که گفته بود: «می‌شود گفت بیماری هیستری کاریکاتوری از یک اثر هنری است و بیماری وسواس کاریکاتوری از مذهب و بیماری پارانویا کاریکاتوری از یک سیستم فلسفی» (freud, 2001: 85). گفتار هنرمند را در قالب گفتار هیستریک می‌فهمید.^(۶)

$$\begin{array}{cccc} \frac{S1}{\$} \rightarrow \frac{S2}{a} & \frac{S2}{S1} \frac{a}{\$} & \frac{a}{S2} \frac{\$}{S1} & \frac{\$}{a} \frac{S1}{S2} \\ \text{گفتار ارباب} & \text{گفتار دانشگاهی} & \text{گفتار روانکاو} & \text{گفتار هیستریک} \end{array}$$

هر فرمول شامل دو کسر یا صورت و مخرج است. صورت کسر اول مطابق جهت فلش صورت کسر مقابل را مخاطب قرار می‌دهد و حاکی از رابطه‌ای ممتنع میان دو عنصر است. درحالی‌که مخرج‌ها حاکی از رابطه‌ای مبتنی بر عدم کفایت هستند. عناصر $(S2, S1, a, \$)$ همواره در جهت عقربه ساعت به گرد هم چرخیده حاکی از عبث بودن جستجو برای ژوئیسانس^(۷) بیشتر و توهم پرکردن فقدان ذاتی سوژه‌اند و بنا بر اینکه هر بار چه موضعی در فرمول احراز کنند واجد خصوصیات متفاوتی می‌گردند که در رابطه زیر آشکار است.

$$\frac{\text{عامل}}{\text{حقیقت}} \rightarrow \frac{\text{مخاطب}}{\text{محصول}}$$

لکان هریک از شاخص‌های چهار فرمولش $(S2, S1, a, \$)$ را متصف به صفت شبه یا وانموده^۵ می‌داند چندان‌که عامل همواره شبه‌عاملی بیش نیست و به همین ترتیب با شبه‌مخاطب، شبه‌محصول و شبه‌حقیقت نیز روبه‌رو هستیم. گفتار ارباب بنیادی‌ترین این گفتارهاست. چراکه آدمی با عمل برده‌وار خود در مقابل ارباب کسب معرفت می‌کند این در حالی است که ارباب تا زمانی که روند تولید محصول یا ارائه خدمات از جانب رعیت/بنده/کارگر، دچار اختلال نگردد هیچ اهمیتی به معرفت وی نمی‌دهد. او می‌پرسد آیا در ارباب

1. Discours of the Master
2. Discours of the University
3. Discours of the Hysteric
4. Discours of the Analyst
5. Semblance

تمنایی برای دانستن وجود دارد؟ و پاسخ می‌دهد نه. «او فقط مایل است که امور کار کنند» (24/2007: 24 / 1991: 24). مسأله‌ای که در رویکرد موسوم به روانکاوی کاربردی به‌وفور شاهد آن هستیم. یعنی توگویی قرار است ادبیات چرخ کارخانه نظریه را بگرداند. بنده در گفتار ارباب، در این توهم به‌سر می‌برد که با احراز مقام ارباب از انقسام ذاتی وجود خود در مقام سوژه خلاص خواهد شد. بدین ترتیب:

S1 در موضع شبه‌عامل (در گفتار ارباب) حرفی است بی‌معنی ولی اساس و پایه دیگر اسماء دلالت واقع می‌شود و محل ظهور من ارباب است و از همین رو «به‌خوبی در افعال امری آشکار می‌شود، چون همواره در حالت دوم شخص هستند» (62/2007: 70 / 1991: 70). پس S1 مثل این است که بگوییم هان! بخرید! بنوشید! بگویید! و S2 همان است که معمولاً در قاموس لکان اسم دلالت خوانده می‌شود: «اگر معرفتی وجود داشته باشد که شناخته‌شده نیست در سطح S2 مستتر است [...] این اسم دلالت تنها نیست. شکم دیگری بزرگ پر از اینهاست. این شکم به شکم اسب گول‌پیکر تروا می‌ماند» (32/2007: 33 / 1991: 33)؛ و در موضع شبه‌مخاطب (در گفتار ارباب) به علوم از این نظر که در پی پرسش از امورند اطلاق پیدا می‌کند. حال آنکه این عنصر در موضع شبه‌عامل، در گفتار فرد دانشگاهی، جهت تسلط و اعمال قدرت بر عالم و آدم به کار می‌رود. این گفتار نیز کارکردی چون گفتار ارباب دارد. بدین معنی که موجب این توهم در شاگرد می‌گردد که از طریق اخذ اطلاعات و معارف و با احراز مقام استاد می‌تواند بر انقسام ذاتی خود فائق شود. لکان معتقد است گفتار ارباب است که علم را بر آن داشته تا به تولید تجهیزات لازم جهت تأمین توهم ژوئیسانس بیشتر بپردازد. به زبان لکانی اسم بلامعنی S1 در گفتار ارباب حالت اسم اعظمی را یافته‌است که به موجب آن دانش و معرفت S2 وسیله‌ای برای تولید ابژه @^(۸)، جهت ژوئیسانسی مضاعف شده‌است.

در گفتار روانکاو به‌جای اینکه دانش یا معرفت S2 عامل اصلی باشد، ابژه کوچک آرزومندی @ به‌عنوان عنصری واهی به‌جای آن قرار می‌گیرد. حال آنکه S2 در موضع شبه‌حقیقت قرار می‌گیرد و معرفتی را می‌رساند که به ضمیر ناآگاه تعلق دارد. بنا به نظر لکان گفتار روانکاو، مخاطب را به درک این امر هدایت می‌کند که معرفت به مشکلات او امری نیست که نزد شخص روانکاو باشد. و با وجود آنکه گفتار روانکاو چرخش بی‌وقفه دیگر گفتارها را به‌گرد یکدیگر توضیح می‌دهد خود به‌هیچ‌وجه قادر به حل و فصل آنها نیست» (61/2007: 61 / 1991: 61). لیکن روانکاو که ژوئیسانس را امری ممتنع می‌داند، نمی‌تواند بپذیرد که خودش را مظهر

حقیقت دانسته یا روانکاو را فردی فاضل به حساب آورند، بلکه «کار روانکاو هیستریک کردن گفتار است» (ibid: 33). اینجاست که باید به تفاوت گفتار روانکاو توجه کنیم. رَته هم در جایی در مورد نقد لکان بر آثار جویس تأکید می‌کند که: «لکان متن جویس را به مثابه ابژه @ در نظر گرفت و امید داشت چنان با آن درگیر شود که به تولید سوژه منقسم در جایگاه خواننده منتهی گردد. او با پیشفرض معرفت S2 آغاز نکرد که بعد به ابژه ادبی تعیین ببخشد» (Rabaté, 2001: 160).

سرانجام ظاهراً S2 در گفتار هیستریک در موضع شبه‌محصول است چراکه «فرد هیستریک نارضایتی خویش را به شکل سمبلیک ابراز می‌کند» (ibid: 74). و این حاصل جد و جهد هنرمندانی است که توانسته‌اند نظام ارباب را با شدیدترین حملات به پرسش بگیرند و در هر دوره زمینه‌ساز فرهنگی نو شوند. با نگاهی اجمالی به فرمول‌های لکانی می‌بینیم که سمپتم یا عارضه روحی فرد نورتیک عامل اصلی را در گفتار هیستریک تشکیل می‌دهد. یعنی انگیزه کسب معرفت فرد آن است که پاسخی برای معضلات خویش در قبال آرزومندی دیگری بزرگ بیابد. در گفتار هیستریک، ابژه کوچک @ به جای حقیقت می‌نشیند. فرد هیستریک معرفت دیگری را که S1 یا حرف بلامعنی است تحت پرسش قرار می‌دهد و به تولید اسماء دلالت، فی‌المثل یک اثر ادبی، نایل می‌گردد. استیصال هنرمند هنگام درک فقدان خود و فقدان دیگری بزرگ سبب می‌شود که وی هر چیزی را به‌عنوان سرپوشی برای انقسام ذاتی خویش نپذیرد. لکان تصریح دارد که تمنای معرفت ربطی به معرفت ندارد [...] آنچه به معرفت منتهی می‌شود گفتار هیستریک است (23 / 2007: 23 / 1991: 23) و می‌پرسد: «اما حقیقت به منزله معرفت چیست؟ یا چطور می‌توانیم بدون آنکه بدانیم، بدانیم؟ این معماست» (36 / 2007: 39 / 1991: 36). ولی ظاهراً بیار امری را که برای لکان همچنان یک معما بود تا حد یک مسأله معرفت‌شناختی ساده تقلیل می‌دهد.

او در مقدمه طرح پیشنهاد خود می‌نویسد: «رویکرد روانکاوانه به متون، معرفت را نه در کفه ادبیات که در کفه روانکاوی می‌گذارد» (Bayard, 1999: 207). احتمالاً تصدیق می‌کنید که این شروع خوبی نیست چون ظاهراً بیار مدعی است برعکس معرفت را باید در کفه ادبیات قرار داد و می‌گوید این روش تا امروز به معنای دست‌کم گرفتن قابلیت تولید معرفت در قلمرو ادبیات بوده‌است. و به همین دلیل با خطر تقلیل ادبیات و دست‌کم گرفتن توانایی آن برای تولید معرفت روبه‌رو می‌شویم (ibid). حال دیگر می‌دانیم فرض معرفت چه در کفه

روانکاوی و چه در کفه ادبیات، به زبان لکانی یعنی غلتیدن در گرداب گفتار فرد دانشگاهی و عدول از جایگاه هنرمند و روانکاو در مقام مخاطب، که در واقع نزول هردو گفتار است به سطح گفتار ارباب-بنده.

فلمن پیش از بیار این اشکال را ظریف‌تر و شایسته‌تر مطرح کرده و با اشاره به حرف ربط «و» بین «ادبیات و روانکاوی» آورده بود: اگرچه به لحاظ دستور زبان «و» به‌مثابه یک حرف ربط تعریف می‌شود در متن مورد نظر ما، یعنی ارتباط بین ادبیات و روانکاوی، به طرز تناقض‌آمیزی عموماً و تلویحاً بیش از آنکه به مفهوم ارتباط ارجاع دهد، متداعی تبعیت و انقیاد است. ارتباطی که در آن ادبیات تسلیم اتوریته و پرستیژ روانکاوی می‌گردد [...] چنین ارتباطی تنها در چارچوب رابطه ارباب-بنده معروف هگل می‌گنجد یعنی مواجهه فعال دو حوزه باهم، عملاً به تعبیر هگل مبارزه‌ای است برای بازشناسی (Felman, 1985: 5). مع‌الوصف باید اشاره کنیم که خود بیار هم به خطر پیشنهاد خود معترف است وقتی می‌گوید: «منظورم این نیست که ادبیات به‌عنوان رقیبی برای نظریه در نظر گرفته شود که معرفت تولید می‌کند» (Ibid: 216)؛ ولی او به خطر بعدی نظریه پیشنهادی‌اش باز از منظر معرفت‌شناختی فکر می‌کند، چنان‌که می‌گوید: «این فرض خطر مضاعفی در پی دارد و آن اینکه ادبیات بازهم دست‌کم گرفته شده و کارش تقلیل داده شود به اینکه برای نظریه معرفت تولید کند» (ibid). درواقع او الساعه در چاه نظریه خود افتاده‌است. وانگهی فلمن نیز که در ابتدای طرح مبحث خود درصدد اولویت‌بخشی به ادبیات بود هم به چنین دامچاله‌ای افتاده بود: «اولییتی که اینجا برای ادبیات قائل می‌شویم به این معنا نیست که ادبیات به نوبه خود می‌تواند، چنانکه عموماً این‌طور بوده، ادعا کند که نسبت به روانکاوی صاحب برتری و تفوق است صرفاً از این جهت که به لحاظ تاریخی بر آن تأثیرگذار بوده و به نحوی جدّ و نیای آن در کشف ضمیر ناآگاه محسوب می‌شود بلکه معکوس کردن نقطه‌نظر رایج در اینجا به معنای تغییر کل الگوی ارتباطی بین ادبیات و روانکاوی است از ساختاری مدعی و رقیب برای کسب اتوریته به صحنه درهم‌شکستن این ساختار» (Ibid: 8). ظاهراً عجلتاً هردو درصدد در هم شکستن ساختار رایج هستند منتها با دو پیشنهاد متفاوت:

قصد بیار این است که امکانات نظری موجود در متون ادبی را در نظر بگیرد. مثال ایده‌آل او پروست است: اگر پروست نویسنده‌ای ایده‌آل برای «ادبیات کاربردی» است نه به خاطر نظریات او بلکه به خاطر قابلیت‌های نظری کار اوست که همزمان نظری از زبان یک کاراکتر ارائه می‌شود

و از دهان یکی دیگر مورد انتقاد قرار می‌گیرد و در نهایت اثر به روی تأمل گشوده می‌ماند (Bayard, 1999: 207). ولی ظاهراً درست در اینجا خلط مبحثی رخ می‌دهد چراکه نظریه بیشتر به نظریه چندصدایی^۱ و گفتگومندی^۲ باختین^۳ نزدیک می‌شود. لذا در این بحث با رَته متفق‌القولیم که بیار: «می‌خواهد نشان دهد که ادبیات خودش به تنهایی فکر می‌کند و خودش می‌تواند مسائل پیچیده روانشناختی را به روی صحنه بیاورد اما چنین حرفی خبر تازه‌ای برای یک معلّم ادبیات نیست» (Rabaté, 2012: 54). وانگهی احتمالاً بیراه نگفته‌ایم اگر بگوییم این دیگر صرفاً انتقاد نسبت به روانکاوی کاربردی نیست و می‌توان آن را در مورد تمام نظریه‌های ادبی با هر نوع تقرّبی اعلام کرد.

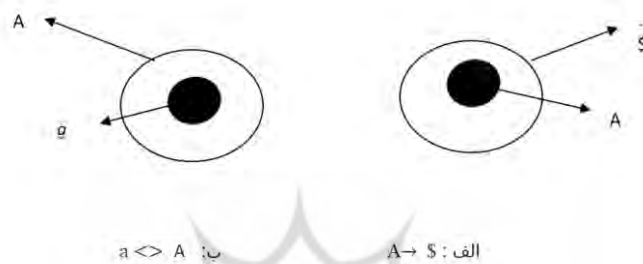
در ادامه بیار تلاش می‌کند تا اصطلاح ادبیات کاربردی خود را بیشتر شرح دهد و ادعا می‌کند که این کم‌وبیش نظر فروید بوده است (ibid: 215). رَته هم با او هم‌رأی است. در حالی که می‌دانیم و واقعاً معلوم نیست چرا باید انکار کنیم که فی‌المثل فروید نظریه عقده ادیپ خود را که از ادبیات وام گرفت به‌عینه در مقاله «داستایوفسکی و پدرکشی»^۴ بر رمان *برادران کارامازوف*^۵ به معنای دقیق کلمه «به‌کار برد» یا «اعمال کرد». اما مهم‌تر آنکه بیار یا فراموش می‌کند یا میل ندارد به یاد بیاورد که فروید خود در *توتم و تابو* از هیچ، داستانی خلق کرد، داستان به‌مثابه ادبیات، منظور داستان قتل پدر نخستین است که لکان همواره از آن نه تحت عنوان نظریه که تحت نام اسطوره فروید یاد می‌کرد. به نظر ما که روش فروید و لکان هر دو متداعی این نکته است که ایشان آزادانه در قلمروی که خود را بخشی از آن می‌دانستند، سیروسلوک می‌کردند.

۴- ریشه‌های لکانی نظریه «استلزام» فلمن

فروید به سال ۱۹۱۹ مقاله درخشانی با عنوان *Das Unheimliche* نوشت و در آن به شرح همین واژه آلمانی پرداخت و نشان داد که چطور می‌توان در یک کلمه، دو معنای متضاد جُست؛ امری خودمانی، خانگی، آشنا و نزدیک در دل امری غریب یا حتی هولناک. این کلمه در زبان انگلیسی به *The Uncanny* برگردانده شده و شاید در زبان فارسی ترکیبی مثل

1. polyphony
2. dialogism
3. Mikhail Mikhailovich Bakhtin(1895-1975)
4. Dostoevsky and Parricide (1928)
5. The Karamazov Brothers (1879)

آشناغریب اندکی وافی به معنای آن باشد. قطعاً وقتی لکان در دهم فوریه سال ۱۹۶۰ واژه *extimité* - در زبان انگلیسی *extimate* - را جعل می‌کرد نیم‌نگاهی به مقاله مذکور داشت. او که در آن سال بر نظریه تصعید فرویدی تمرکز کرده بود، این کلمه را امر درونی بیرونی^۱ خواند (1992a: 167; 1992b: 139). پیشوند *ex* برآمده از کلمه *exterieur* - *exterior* - است که معنایی نظیر بیرونی یا نمای ظاهر را به ذهن متبادر می‌کند و قسمت دوم آن ناظر است به کلمه *intimité* - *intimate* - که به مفاهیمی همچون درونی، صمیمی، نزدیک، عمیق یا خصوصی نظر دارد. ژک آلن میلر^۲، شارح نظریات لکان، در مقاله *extimité* در شرح این واژه آورده‌است: درک چنین اصطلاحی برای فرار از لاطائلاتی که امر بیرونی و امر درونی را دو بخش مجزا در نظر می‌گیرند ضروری است (Miller, 1994: 75). وی برای شرح این موضوع از دیاگرام‌های ساده زیر استفاده می‌کند.



عجالتاً بدون در نظر گرفتن حروف و فلش‌ها می‌بینیم که در هر شکل شاهد دو دایره تودرتو هستیم: «این دیاگرام ساده لکانی بدین معنی است که امر بیرونی در امر داخلی حاضر است. درونی‌ترین امر^۳ - فرهنگ لغت *l'intime* یا *intimate* را چنین تعریف می‌کند- در تجربه آنالیز واجد کیفیتی خارجی است» (ibid:76). میلر توضیح می‌دهد که کلمه *interior* صفتی تفضیلی است که ریشه در زبان لاتین دارد و صفت عالی آن می‌شود *intimus* که خود به لحاظ زبانی تلاشی بوده‌است جهت رسیدن به ژرف‌ترین نقطه در اعماق درون. درعین حال که نزدیک‌ترین امر عموماً مکنون‌ترین^(۹) نیز هست. در شکل الف چنین به نظر می‌رسد که \$ یا «سوژه منقسم محذوف» لکانی نسبت به دیگری بزرگ (A) قربتی دارد که عین غریبگی است و غربتی که عین قربت است. این

1. intimate exteriority
2. Jacques-Alain Miller
3. The most interior

حاکمی از نظر قاطع لکان است مبنی بر اینکه فرزند آدمی حتی پیش از تولد در اقیانوس زبان افتاده است که موهبت و محدودیت آدمی است. موهبت است چراکه زبان گنجینه اسماء دلالت آرزومندی است و محدودیت است چون به محض پذیرش نام پدر و ورود به ساحت سمبلیک عملاً ابژه آرزومندی از دست می‌رود و علت آرزومندی سوژه برای همیشه از آمدن به سطح زبان تن می‌زند. نسبت آدمی با ضمیر ناآگاه، نهادها، قوانین و در یک کلام، دیگری بزرگ «نشان می‌دهد که آدمی صاحب خانه خویش نیست» (ibid: 77). این امر بدیهی است چراکه لکان از ضمیر ناآگاه به مثابه گفتار دیگری بزرگ سخن می‌گفت. دیگری بزرگی که در سوژه درونی است اما ظاهراً سوژه نسبت به آن بیرونی و بیگانه است.

قطعاً فلمن نیز در شرح نظریه استلزام خود گوشه چشمی به ساختمان این اصطلاح داشته است که می‌گوید: هیچ مرز طبیعی بین ادبیات و روانکاوی وجود ندارد که این دو را از هم جدا کرده، به وضوح تعریف کند. مرز بین آنها تصمیم‌ناپذیر است چراکه این دو همواره از این مرز عبور کرده به قلمرو هم وارد می‌شوند (ibid: 9).

میلر با ترسیم دیگرام ب در حال صورتبندی امر تازه‌ای نیست بلکه در صدد شرح رابطه دیگری بزرگ با ابژه @ لکانی است که لکان به تبع فروید به کمک شعار مسیحی همسایه‌ات را دوست بدار شرح می‌دهد و از نژادپرستی به عنوان نمونه اعلا‌ی آن یاد می‌کند. این نحو رابطه نشان می‌دهد که نزدیکی و قربت است که اساساً احساس بیگانگی و دیگربودگی را تشدید می‌کند. جایی که همواره با همسایه خویش در مرادده‌ام طوری به او نگاه می‌کنم توگویی از ژوئیسانسی مضاعف *plus-de-jouir* برخوردار است. همسایه دیگری و بیگانه‌ای خودمانی و نزدیک است و بعید نیست رابطه ادبیات و روانکاوی نیز چنین باشد.

۵- آیا می‌توان گفت روانکاوی بدون ادبیات نیست؟

فلمن در مقدمه کتاب *ادبیات و روانکاوی* آورده بود: «ادبیات را نمی‌توان ساده‌انگارانه چیزی خارجی نسبت با روانکاوی فرض کرد چراکه ادبیات روانکاوی را تهییج کرده و در بسیاری از عناوین مفاهیم روانکاوی سکنی گزیده. ادبیات آن منبع ملازم است که روانکاوی کشفیات خود را به نام آن می‌خواند [...] این رابطه داخلی که به استلزام بین ادبیات و روانکاوی اشاره دارد به هیچ‌وجه چندان هم ساده نیست زیرا اگرچه ادبیات و روانکاوی با یکدیگر فرق دارند اما در عین حال درهم‌تنیده‌اند. زیرا که این دو همزمان داخل و بیرون هم بوده‌اند و هستند

(Felman, 1985: 9). او ادامه می‌دهد و ما نیز در طول این مقاله درصدد تأکید بر همین نکته بوده‌ایم که: «مفهوم کاربرد باید با مفهوم کاملاً متفاوت استلزام جایگزین شود. به لحاظ ریشه‌شناختی «استلزام» یعنی پیچیدن در دیگری یا قاطی شدن با دیگری (latin: im + plicare = in + fold) این حاکی از وجود یک رابطه مکانی داخلی بین دو کلمه است درحالی‌که واژه کاربرد بر فرض یک رابطه بیرونی استوار است. فرضی که البته می‌توان نشان داد در مورد ادبیات و روانکاوی تا چه اندازه گول‌زننده است» (Ibid: 9-10).

خوب است ضمن در ذهن داشتن نکات بالا یادآوری کنیم در سال ۱۹۶۶ علی‌رغم تمام تأکید لکان بر وجه شفاهی تعلیماتش، سرانجام مخاطبان او با شیئی کاغذی روبه‌رو می‌شوند که نام *مکتوبات*^۱ را بر خود دارد. پس از انتشار این اثر، خوانندگان گاه سبک کتابت او را باروک می‌خوانند و گاه با سبک شاعر محبوبش استفان مالارمه^۲ مقایسه می‌کنند. سبکی پرپیچ و خم و دشوار که نشان می‌دهد نویسنده‌اش به حق خود را وارث فرویدی می‌دانست که در سال ۱۹۳۶ جایزه ادبی گوته را دریافت کرده بود. لکان در حد فاصل سخنرانی‌هایش در باب جویس، سفری نیز به آمریکا می‌کند و در دانشگاه ییل به نقد فروید بر داستان *گردیو*^۳ اثر ویلهلم یسن^۴ بازمی‌گردد و ناگهان مخاطبان او با جملاتی تکان‌دهنده مواجه می‌شوند. چراکه اینجا جایی است که به نظر ما بالأخره روانکاوی آرزومندی‌اش را زیر نقاب فروتنی پنهان نمی‌کند و رسماً ورود خویش را به قلمروی که احتمالاً از همان ابتدا هم از آن خود می‌دانست، اعلام می‌کند:

«تغییر جدیدی در ادبیات روی داده‌است. امروز ادبیات به همان معنایی نیست که در زمان یسن بود. همه چیز ادبیات است. من هم ادبیات تولید می‌کنم چراکه می‌فروشد؛ *مکتوبات* مرا بخوانید این ادبیاتی است که من تصور کردم می‌توانم بدان وضعیتی متفاوت از آنچه فروید در نظر داشت بدهم [...] وقتی ادبیات تولید می‌کنم فکر نمی‌کنم در حال تولید علم هستم. به علاوه این ادبیات است چراکه مکتوب شده و می‌فروشد و بازهم ادبیات است چراکه تأثیر می‌گذارد حتی بر روی خود ادبیات» (به نقل از Rabaté, 2001: 165).

1. Écrits

2. Stéphane Mallarmé

3. Delusion and Dream in Jensen's Gradiva (1907)

4. Johannes Vilhelm Jensen

تعمداً این جملات را از کتاب رَته نقل کردیم که نشان دهیم او به‌خوبی از آرزومندی باطنی روانکاوی مطلع است ولی ظاهراً نسبت به ابراز صریح آن ممانعت باطنی^۱ دارد یا دست‌کم به اندازه لکان صریح و راحت نیست؛ آیا می‌توان این ادعای اخیر را در عبارت *روانکاوی بدون ادبیات نیست*، خلاصه کرد؟

البته منظور ما از جمله *روانکاوی بدون ادبیات نیست* قطعاً این برداشت عجولانه نیست که مدعی شویم روانکاوی بدون ادبیات وجود ندارد. لکان غالباً وقتی به مبحث حقیقت می‌رسد حتی آن‌گاه که از اصطلاح جعلی خود extimité هم استفاده نمی‌کند، به طریقی دیگر بدان اشاره می‌کند: «در واقع ظاهراً حقیقت نسبت به ما خارجی است. منظورم حقیقت خود ماست که بی‌شک با ماست. [...] و -این چیزی است که قبلاً هم می‌گفتم- ما بدون آن نیستیم» (ibid: 58). بازی ظریف این روانکاو فرانسوی با کلمه انگلیسی without بدین معناست که ما آنچه را نداریم (out) دارا هستیم (with) (موللی، ۱۳۹۱: ۳۴۰). یا با آنچه نداریم، هستیم. وقتی می‌گوید ما بدون حقیقت نیستیم یعنی نسبت ما با حقیقت -اگر به خود اجازه داده از عنوان رمان هم‌نگوی وام بگیریم- ماجرای *داشتن و نداشتن*^۲ توأمان آن است. منظور ما از عبارت «روانکاوی بدون ادبیات نیست» دقیقاً چنین چیزی است.

۶- نتیجه‌گیری

در این مجال سعی کردیم با مرور چند مقاله کمتر شناخته‌شده و ایجاد بستری برای تضارب آرا به برخی معضلات روش «روانکاوی کاربردی» اشاره کنیم، سپس با تمرکز بر پیشنهاد «ادبیات کاربردی» پی‌یر بیار و با رجوع به سمینار هفدهم لکان نشان دادیم که معکوس کردن رابطه بین روانکاوی و ادبیات اگر بر فرض معرفت در هر کدام از این دو حوزه استوار باشد، به هیچ نتیجه‌ای نخواهد رسید مگر معکوس شدن رابطه ارباب-بنده مستتر در همان اصطلاح «روانکاوی کاربردی». سپس با کمک نظریه استلزام فلمن این پرسش را مطرح کردیم که شاید آنچه حائز اهمیت بیشتر است تغییر نگرش هر دو حوزه نسبت به هم باشد. این همان تغییر نگرشی است که فلمن در ابتدای مقاله خود به‌زیبایی و با ارجاع به شعری از آرتور رمبو^۳ بر آن تأکید دارد که «عشق را از نو باید ابداع کرد.» تغییری که چه

1. inhibition

2. To Have and Have Not (1937)

3. Arthur Rimbaud

بخواهیم و چه نخواهیم از بدو پیدایش روانکاوی رخ داده بود. و چه بسا زودتر چرا که می‌توان آثار آلن پو یا فی‌المثل رمان‌های داستایوفسکی را به‌مثابه ادبیاتی در نظر گرفت که ظهور قریب‌الوقوع پدیده‌ای جدید چون روانکاوی را پیش‌بینی می‌کردند. چه بپذیریم و چه نپذیریم به قول ربّنه، فروید به‌جای جایزه نوبل علم، جایزه ادبی گوته را دریافت کرد و لکان نیز مکتوبات خود را ادبیات بماهو ادبیات دانست و جملات قصار او را امروز چیزی کم از شعر مالارمه نمی‌دانند. ظاهراً بزرگان این عرصه رابطه تنگاتنگ و درونی خود با ادبیات را حفظ کرده‌اند. فروتنی آنها نافی سودای دیرینه‌شان نیست و سودای دیرینه‌شان نیز نافی رابطه آشناغریب بین ادبیات و روانکاوی نخواهد بود. شاید سخن از نوعی آرزومندی است برای پذیرفته‌شدن به‌مثابه یک همسایه، یک دیگری اما دیگری درونی، درون دل ادبیات و حتی خود به‌مثابه ادبیات. در این مقاله با ارجاع به واژه *extimité* و با اشاره به نحوه استفاده ظریف لکان از کلمه انگلیسی *without* این سؤال را نیز مطرح کردیم که آیا می‌توان گفت روانکاوی بدون ادبیات نیست؟

پی‌نوشت

۱- Pierre Bayard روانکاو و استاد ادبیات دانشگاه پاریس ۸ که نقدهای جذابی بر آثار نویسندگانی چون آگاتا کریسی، رومن گاری، گی دو موپاسان و مارسل پروست نوشته‌است. آثار او در خارج از محیط دانشگاهی نیز اقبال عام یافته‌اند. ما در این مقاله، به کتاب *آیا می‌توان ادبیات را بر روانکاوی به کار بست؟* ارجاع نداده و در عوض تمام هم‌خود را صرف بررسی مقاله بیار نموده‌ایم. قطع نظر از اینکه متأسفانه جز چند صفحه از آن کتاب در دسترس نبود، به خود چنین اجازه‌ای دادیم تا در این مقاله تلویحاً به پرسش جذاب دیگری که وی یه سال ۲۰۰۷ مطرح کرده بود نیز پاسخی داده باشیم. در این سال او مشهورترین اثر خود، *چگونه می‌توانیم در مورد کتاب‌هایی که نخوانده‌ایم حرف بزنیم؟* را منتشر کرد که بدل به یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های زمانه خود شد. ما نیز فکر کردیم به استناد بحث محوری این کتاب شاید بد نباشد از بابت نخواندن کتاب بیار احساس گناه نداشته باشیم. شاید کار ما بیشتر به یک شوخی بماند اما فکر نمی‌کنیم چندان هم خالی از جدیت نظری بوده باشد به‌خصوص در حوزه روانکاوی که شوخی در آن جایگاهی رفیع دارد.

۲- در فارسی برای واژه *implication* معادل‌هایی نظیر «تضمّن»، «دربرگرفتن» یا حتی «دلالیت» و «تلویح» نیز استفاده شده‌است. در اینجا استفاده از معادل «استلزام» متناسب با رویکرد شوشانا فلمن است که به امری طرفینی اشاره دارد و متناسب با ریشه عربی آن، معنی لزوم یا لازمه نیز از آن بر

می‌آید. با این حال، خودداری از استفاده از معادل‌هایی مانند «دلالت» یا هر شکلی از «متضمن بودگی» برای این اصطلاح از آن جهت است که فرضیه این بحث مبتنی بر نوعی همبستگی همزمان درونی و بیرونی میان روانکاوی و ادبیات است. وجه دیگر انتخاب این اصطلاح، پیشینه کاربرد آن در علم منطق است. خواجه نصیرالدین طوسی در *اساس الاقتباس*، استلزام را در تناظر با «اشتمال» فرض می‌کند و هر دو را راه‌های وصول از معلوم به مجهول می‌شناسد. به نظر می‌رسد تبیین خواجه، شرحی است بر نهج سوم از *الاشارات و التنبيهات* ابن‌سینا که در آنجا نیز این رویکرد منطقی شرح داده شده بود. استفاده از معادل استلزام در این معنا نیز جهت آشکار ساختن نقش اساسی ادبیات در جغرافیای روانکاوی مناسب به نظر می‌رسد.

۳- Jean Laplanche؛ روانکاو و نویسنده فرانسوی که به همراه ژان برتراند پنتالیس مؤلف پر ارجاع‌ترین فرهنگ اصطلاحات روانکاوی، (1967) *Vocabulaire de la psychanalyse* بوده است.

۴- علت انتخاب «اسم دلالت» به جای «دال» را اینگونه می‌توان شرح داد: هر چند که لکان از همان اصطلاح *signifiant/signifier* نزد سوسور استفاده می‌کند اما دال در اینجا به‌عینه همان دال مد نظر زبان‌شناسی نبوده، حیث اسمی آن حائز نهایت اهمیت است. برخی روانکاوان تلاش کرده‌اند به طرق گوناگون به ظرایف بحث اشاره کنند. *Signifier* چه هجایی بی‌معنا باشد، چه یک فعل، در همه حال با عمل تسمیه (*nommée / naming*) مرتبط است. اولین و مهم‌ترین اسم دلالت نیز، نام پدر است که سلسله زنجیری اسماء دلالت (*signifying chain*) را به راه می‌اندازد. اوانز جهت شرح نظر لکان، به سمینار دوم ارجاع داده‌است، جایی که وی می‌گوید: «توقع می‌رود سوژه آرزومندی خویش را شناخته و بر آن اسمی بگذارد، روانکاو همین‌جا کارآمد است [...] سوژه با تسمیه آرزومندی، حضوری تازه را در جهان مطرح کرده، می‌آفریند» (Evans, 1996: 37). سخن بر سر این است که ادا کردن و به نام خواندن آرزومندی در زبان تکلم از نظر لکان به‌منزله نوعی خلق از عدم و آفرینش سوژه است. نسبت میان دو اسم دلالت به میانجی عنصر سومی است که سوژه می‌نامیم؛ سوژه‌ای که حضورش بلافاصله تبدیل به غیاب می‌گردد. بدین معنی که هر چند اسم دلالت هربار غایبی جز تعیین دلالت برای شخصی که آن را بر زبان می‌آورد، ندارد اما هربار نیز در تحقق این غایت با شکست مواجه می‌شود و به اسم دلالتی دیگر می‌انجامد. از همین رو برای لکان اسم دلالت همواره نماینده سوژه است در قبال اسم دلالتی دیگر. تداعی از S1 به S2 باعث انفصام یا درز و شکافی (*clivage / split*) می‌شود که همان سوژه محذوف\$ است. وی همین شکاف را انقسام سوژه (*division du sujet*) می‌داند. از دیگر سو هر عمل تسمیه بدین معنا نیز هست که مطلوب آرزومندی از نام پذیرفتن تن می‌زند به شکل نام یا اسمی قطعی در نمی‌آید و چون نمی‌توان بر آن نامی نهاد لباس انواع و اقسام اسماء دلالت را به خود می‌پوشد تا حیث واقع و غیرقابل تحدید و

نام‌ناپذیر مطلوب آرزومندی@ همواره مستور بماند. این همان نکته‌ای است که به صورت لغزش اسماء دلالت به زیر مدلول یا برای انتقال معنی «مقاومت» در عمل دلالت به صورت خط کسری در قاعده لکانی دال/مدلول ظاهر می‌شود.

۵- transference منظور رابطه شبه‌عاشقانه‌ای است که مراجع با روانکاو برقرار می‌کند. این رابطه از آن جهت انتقالی نامیده می‌شود که مراجع تجربیات عاشقانه گذشته یا خصومت‌هایش نسبت به ایزه‌های پیشین آرزومندی‌اش را به نحوی از انحاء این‌بار به روانکاو منتقل کرده و این تجارب را با او تکرار می‌کند. حدّی از انتقال قلبی همواره برای جلسه آنالیز لازم و مفید است بدین شرط که روانکاو جایگاه خود را حفظ کند و در تله انتقال متقابل نیفتد. لکان در موارد مکرر و به‌طور ویژه در دو سمینار حایز اهمیت هشتم و بیستم مفصل به این مهم پرداخت.

۶- این موضوع البته در نظریه تصعید صادق است. ماجرا در مورد سنتم کمی پیچیده‌تر است که در مجالی دیگر بدان خواهیم پرداخت.

۷- Jouissance ژوئیسانس را می‌توان جایگزینی برای اصل لذت فروید دانست که حاکی از احساس مالکیت، تألم و لذت توّامن است؛ فی‌المثل زمانی که بیمار از رنج و آلم ناشی از بیماری خود لذت می‌برد. ژوئیسانس در طول مسیر فکری لکان ویژگی‌های بسیاری به خود می‌گیرد اما در این بحث همین قدر کافی است که بدانیم حوزه اصل لذت محدود است اما آدمی بنا به طبع همواره در طمع ژوئیسانس بیشتر و فرارفتن از این مرز است. به همین مناسبت لکان متأثر از مفهوم «مازاد ارزش» نزد مارکس از «مازاد ژوئیسانس» سخن می‌گوید که دست‌یافتن به آن از نظر وی البته خیالی است عث.

۸- @ *objet petit* یا ایزه آرزومندی، شاخص اصلی آرزومندی نزد انسان و در واقع المثنایی است از فقدان ذاتی سوژه که پیوسته با وجه اساساً خیالی خود این توهم را برای فرد پدید می‌آورد که بر فقدان خویش فائق آمده‌است؛ مطلوبی است همواره مفقود که گمگشتگی و ازدست‌رفتگی آن همواره به‌طور مابعدی ادراک می‌شود. سوژه در گردش آرزومندان خود حول مطلوب آرزومندی در واقع حول عدم و فقدان می‌گردد که چیزی جز وجود محذوف خود او نیست.

۹- به جای واژه‌های مخفی یا پنهان از کلمه مکنون استفاده کرده‌ایم به این امید که ترکیبات آشنایی نظیر درّ مکنون یا لوءء مکنون که همان مروارید داخل صدف است به درک این وضعیت توپولوژیک کمک بیشتری کند.

منابع

- دلشاد، ش. و حسینی، ز. ۱۳۹۹. «خوانش و تحلیل لاکانی حکایت حی بن یقضان از ابن طفیل». *مجله لسان مبین*، (۳۹): ۲-۱۹.
- عادل، ش. و گنجهای، م. ۱۳۹۸. «ابژه غایب و نگاه مخاطب: ابژه غایب ژاک لکان و نقد روانکاوانه فیلم». *مجله مطالعات میان‌رشته‌ای ارتباطات و رسانه*، (۴): ۱۴۱-۱۶۸.
- صنعتی، م. ۱۳۸۶. «تولد، تحول و گستره نقد روان‌کاوانه». *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*، (۴): ۶۵-۹۲.
- موللی، م. ۱۳۹۱. *میانی روانکاوی فروید - لکان*. تهران: نی.
- Bayard, P. 1999. "Is It Possible to Apply Literature to Psychoanalysis?". *American Imago*, Vol. 56(3): 207-219.
- Bonaparte, M. 1949. *The Life and Works of Edgar Allan Poe: A Psychoanalytic Interpretation*, New York: Imago Publishing Company.
- Derrida, J. 1988. "The Purveyor of Truth". Trs. A. Bass. in *The Purloined Poe: Lacan, Derrida & Psychoanalytic Reading*, W. Richardson, J.P. Muller Eds. Baltimore: John Hopkins Press. 173-212.
- Evans, D. 1996. *An Introductory Dictionary of Lacanian Psychoanalysis*, New York: Routledge.
- Felman, S. 1985. *Literature and psychoanalysis: The Question of Reading: Otherwise*, Baltimore: John Hopkins University Press.
- Freud, S. 2001. *Totem and Taboo*, Trs. J. Strachey. London: Routledge.
- Mijolla, A. de. 2005. *International Dictionary of Psychoanalysis, Detroit: Thomson Gale*.
- Miller, J-A. 1994. "Extimaté". in *Lacanian Theory of Discourse*, Ed. M. Bracher. New York & London: New York University Press. 74-87.
- Muller, J. P. and Richardson, W. J. 1988. *The Purloined Poe : Lacan, Derrida & Psychoanalytic Reading*, London and Baltimore: John Hopkins Press.
- Lacan, J. 1966. *Écrits*, Paris: Seuil. (É)
- Lacan, J. 2006. *Écrits*, trs. B. Fink. New York & London: Norton & Company. (E)
- Lacan, J. 1991. *L'Envers de la Psychanalyse*, Paris: Seuil. (Sé XVII)
- Lacan, J. 1992a. *L'éthique de la psychanalyse*. Paris: Seuil. (Sé VII)
- Lacan, J. 1992b. *The Ethics of Psychoanalysis*, edited by J.-A. Miller, trs. D. Porter. New York & London: Norton & Company. (S VII)
- Lacan, J. 1987. "Homage to Marguerite Duras, on *Le Ravissement de Lol V. Stein*", trs. R. Connor. in *Duras by Duras*, San Francisco: City Lights. 122-129. (HMD)
- Lacan, J. 2007. *The Other Side of Psychoanalysis*, Ed. J.-A. Miller. Trs. R. Grigg. New York & London: Norton & Company. (S XVII)
- Rabaté, J-M. 2001. *Jacques Lacan: Psychoanalysis and the subject of literature*. London: Palgrave.

- Rabaté, J-M. 2012. "Psychoanalysis Applicable or inapplicable: The case of Literature". in *The Literary Lacan: From Literature to Lituraterre and Beyond*, Ed. S. Biswas. Salt Lake City: Seagull Books. 51-85.
- Rabaté, J-M. 2014. *The Cambridge Introduction to Literature and Psychoanalysis*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Žižek, S. 2007. *Enjoy Your Symptom!*, London: Routledge.

